۵۳. رؤیت هلال (۱۴۰۱/۱۲/۱۳)

۵۳. رؤیت هلال (۱۴۰۱/۱۲/۱۳) سال تحصیلی (۱۴۰۲-۱۴۰۱) - شنبه، ۱۳ اسفند ماه ۱۴۰۱ موضوع : ادامه بررسی روایت محمد بن مسلم

- پیش‌گفتار(چکیده)
- اصطلاح حدیث غریب و استعمال آن درباره اسناد
- روایت جاثلیق
- روایت محمد بن مسلم و تعبیر «زاد حماد فیه»
- تفاوت دو روایت «اذا رایت الهلال فصم» و «اذا رایتم الهلال فصوموا»
- «اذا رآه واحد رآه الف» دلیلی بر مسأله شایع
- احتمال همسان‌سازی یقین یک نفر با هزار نفر در روایت محمد بن مسلم
- احتمال مدیریت امتثال در روایت محمد بن مسلم

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
ادامه بررسی روایت محمد بن مسلم

موضوعات فرعی:
مفاد مدیریت امتثال در تعبیر «إذا رآه واحد رآه عشرة» در روایت محمد بن مسلم
اصطلاح حدیث غریب و تطبیق آن بر سند

اصطلاح حدیث غریب و استعمال آن درباره اسناد

در ابواب احکام شهر رمضان، باب سوم، حدیث دوم بودیم.

شاگرد: مطلبی که ذیل این حدیث در اقوال اعلام بود، امکان احتیاط عام بود. دلیل امکان احتیاط عام هم روایت عبدالعظیم حسنی بود.

استاد: اینها شواهدی بود که بحث کمتری نیاز داشت. ادله و شواهد خیلی زیاد است. من عرض کردم آنهایی را جلو بیاندازیم که بحث کمتری نیاز دارد.

شاگرد: عبارتی که جناب صدوق ذیل این حدیث دارد، این است: «هذا الحدیث غریب»، این عبارت را توضیح بفرمایید.

استاد: شاید عرض کردم که مرحوم صدوق «غریب» را به حضرت عبدالعظیم میزنند و دیگری را به راوی از ایشان میزنند.

شاگرد۲: متن حدیث جناب عبد العظیم چه بود؟

استاد: متن روایت این بود که بین هر دو بحث جمع کرده بودند. اول با یک بیان بسیار محکم فرموده بودند:

> **وباسناده عن عبد العظيم بن عبد الله الحسني، عن سهل بن سعد قال: سمعت الرضا عليه السلام يقول: الصوم للرؤية والفطر للرؤية، وليس منا من صام قبل الرؤية للرؤية وأفطر قبل الرؤية للرؤية قال: قلت له: يا ابن رسول الله فما ترى في صوم يوم الشك؟ فقال حدثني أبي عن جدي، عن آبائه عليهم السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: لان أصوم يوما من شعبان أحب إلي من أن أفطر يوما من شهر رمضان. ورواه في كتاب (فضائل شعبان) عن علي بن أحمد، عن محمد بن هارون، عن أبي تراب عبد الله بن موسى الرويانی، عن عبد العظيم مثله[1]**

«لان أصوم يوما من شعبان أحب إلي من أن أفطر يوما من شهر رمضان»؛ حتی اگر ندانم که ماه رمضان است، افطار کرده‌ام، لذا نمی‌خواهم در حال جهل روزی را افطار کنم. تعبیر «غریب»را در وسائل نیاورده‌اند. در یک کتابشان «غریب» را به عبدالعظیم سلام الله علیه زده‌اند و در کتاب دیگرشان به راوی از عبدالعظیم زده‌اند. در ذهن من به این صورت است.

شاگرد۲: در کتاب فضائل اشهر الثلاث می‌فرمایند:

> **قال مصنف هذا الكتاب : هذا حديث غريب لا أعرفه إلا بهذا الاسناد ولم أسمعه إلا من علي بن أحمد[2]**

استاد: بله، از علی بن احمد که از عبدالعظیم است. «لم اسمعه» را که ذکر می‌کنند به علی بن احمد می‌زنند. در روایت فقیه بود که می‌گوینند «هذا حدیث غریب لااعرفه الا من طریق عبد العظیم».

[3] محدثین وقتی تعبیر «غریب» را به کار می‌برند، گاهی منظورشان از حیث محتوا است. ولی نوعاً به تبع قرن سوم این تعبیر بین محدثین خیلی متداول بوده. نوع مواردی‌که غریب می‌گفتند ناظر به سند بود. یعنی فعلاً نمی‌گفتند که غریب المحتوی است. وقتی می‌گفتند «غریب»، یعنی طریق آن غریب است. یعنی موید ندارد؛ «لایُتابَع علیه»؛ کسی دیگر مثل این را روایت نکرده است.

شاگرد: ظاهر عبارت فقیه هم همین است.

استاد: یعنی غریب در طریق است. نه غریب در محتوا. و الا محتوای آنکه مشکلی ندارد.

شاگرد۲: بالاتر از ظاهر است. چون می‌فرمایند: «حدیث غریب لااعرفه الا من طریق عبد العظیم».

شاگرد: بعدش هم می‌گوید عبد العظیم که مرضی است و ما با او مشکلی نداریم. ظاهرش این است که به محتوا بخورد. اگر محتوا را بگوییم، این را تقویت می‌کند که بگوییم این نوع احتیاط در ذهن ایشان خیلی پررنگ نبوده است.

استاد: ببینید اینکه نتوانند آن را در کلاس و علم حصولی جمع کنند، غیر از ارتکاز است. یعنی وقتی شما حدیث را می‌خوانید خلاف ارتکاز ندارید. طرفین آن را در دهها روایت گفته‌اند. هم روایات «صم للرؤیة» و روایات «لأن اصوم» و «وفّق له». طرفین آن خیلی زیاد است. در این روایت هر دوی آن‌ها جمع شده است.

> 5:42

شاگرد: روایت «وفق له» در احتیاط خاص رفته است.

استاد: نه، معلوم نبود. روایت معمر به این صورت شد. اگر یادتان باشد من عرض کردم که خود فضل، مراتب دارد. یعنی ما یک احتیاط عمومی داریم، یک احتیاط خصوصی با عمومات در مورد خاص داریم، یک احتیاط خصوصی داریم با تفسیری که روایت از آن کرد. و الا اگر روایت معمر بن خلاد نبود، همانطوری که مرحوم شیخ فرمودند، عرف عام از «وفق له» چه می‌فرمودند؟ همانی که مرحوم مفید در مقنعه فرمودند. یعنی عبارت مقنعه با عبارت «وفق» که احتیاط مطلق بود، از هم دور نیست. یعنی بگوییم این شارح روایات «وفق» است، به نحو بودن مرتبه. در یک نقطه، مراد است. این مانعی ندارد. مراد از «وفق» جایی نیست که ترغیب کرده باشند در مواردی‌که هوا صاف است. به عبارت دیگر وقتی شما در فضای مستحبات وارد می‌شوید، ترغیب به مستحبات، به ضمیمه کردن یک مؤلفه با یک خصوصیت، بالا می‌رود. ریخت مستحب به این صورت است. هر مؤلفه‌ای بیشتر می‌شود استحباب آکد می‌شود. همان مؤلفه اگر کم شود، استحباب اضعف

می‌شود. حضرت فرمودند اگر هوا غیم بود، اصبح صائما. ببینید یعنی حضرت دارند همان احتیاط خاص را می‌فرمایند. نه این‌که در غیرش محال است. اما اگر هوا صاف بود، می‌گفت: «اصبح مفطرا»، به مقابله می‌گویند اگر هوا صاف بود دیگر احتیاط معنا ندارد؟! شک معنا ندارد؟! اصلاً در مقام این نیست. باالمقابله می‌گویند من مؤلفه «تغیّمت» را ضمیمه کردم. حالا که تغیّم آمد، «فاشتد الاحتیاط، فاشتد الاستحباب». چرا؟ چون مؤلفه شبهه را در آسمان اضافه کردید. همین مؤلفه را اگر برداریم، احتیاط می‌رود؟ نه، ولو حضرت می‌فرمایند: «اصبح مفطرا». لذا به این وجود، منافاتی با آن ندارد.

شاگرد: عرض من ارتکاز در آن زمان است. چون این یک مبعِّدی می‌شود تا بگوییم ارتکاز احتیاط در ذهن متشرعه در آن زمان خیلی روشن بوده که امکان دارد.

استاد: این غرابت در ذهن خود حضرت عبد العظیم که از سهل روایت می‌کنند، نبوده؟

شاگرد۲: تعبیر «غریب غیر معروف الا من طریق فلان»، «غریب لا اعرفه من طریق فلان» در کتابها بسیار است.

شاگرد۱: شما توضیح بدهید که چرا عبد العظیم را آورد و غریب گفت؟ با این‌که ظهورش در طریق است.

استاد: ببینید سندشناس و محدث وقتی حدیثها را می‌شنید، گوای ذهنش اقیانوسی از حدیث بود. در آن زمان وقتی می‌گفت: «هذا حدیث غریب» یعنی «غریب من حیث الطریق»؛ یعنی من از دیگری به این نحو نشنیده‌ام. اما این‌که محتوای آن برای من غرابت دارد، در فضای محدثین نبوده. یعنی غرابت از حیث محتوا مئونه می‌برد. به نظرم بین سنن ابو داود و ابن ماجه، بیشتر به نظرم، ابو داود است. در این کتاب اگر بگردید می‌بینید چقدر کلمه «غریب» را می‌آورد. او هر کجا «غریب» می‌گوید، ذهنش سراغ محتوا نمی‌رود. بلکه او نگاه محدثی به سند دارد؛ به طرق و رواة. به این‌که چند جای دیگر شنیده است. چند شاهد از جاهای دیگر دارد.

شاگرد۲: برای محتوا شاید تعبیر «ینکَر» به کار می‌بردند.

استاد: نه، تعبیر «منکر» بسیار کاربرد دارد. درجایی‌که «منکر» می‌گویند یعنی یک نفر نقل کرده است. یعنی «ما توبعَ»؛ دیگران مانند او نقل نکرده‌اند. آن اوائل در ذهن بود که وقتی منکر می‌گفتند یعنی از حیث محتوا ان‌شاءالله است ای محتوای آن را قبول ندارم. بعد دیدم به‌شدت در آن طرفش هم به کار می‌برند. منکر است یعنی از حیث شواهد و نقل سائرین منکر است. نه این‌که چون من محدث از حیث محتوا مشکل دارم، می‌گویم منکر است. البته الآن آدم با نرم‌افزارها می‌تواند استقراء کند تا موارد را سریع در بیاورد. و به فرمایش ایشان ببینیم سائر مواردی‌که صدوق فرموده‌اند ای دیگران، چیست.

شاگرد: یعنی می‌فرمایید افراد قبل از حضرت عبد العظیم اشکال دارند؟

استاد: یک نفر است. حضرت عبد العظیم هم به او اعتماد داشته که از او نقل می‌کند. این جور نیست که بگوییم گفتند و خلاص. آن هم چیزی که محتوایش خلاف ارتکاز متشرع است. من صد در صد این را قبول ندارم. به‌خاطر این‌که در فضای کلاسیک، ذهن مرحوم صدوق به این صورت است که می‌خواهند جمع کنند و آدم در جمع مشکل پیدا می‌کند. بسیاری از موارد ارتکازی هست که بدون این‌که ما توجهی به جمع بکنیم، ذهن ما به حمل شایع ارتکازا جمع می‌کند. یعنی شما حدیث را می‌خوانید و اصلاً مشکلی هم ندارید. چرا مشکلی ندارید؟ چون ضمیر ناخودآگاه شما از اطلاعاتی که دارید و از مطالبی که در مبادی بحثها می‌دانید، به‌صورت ناخودآگاه جمع می‌کنید. لذا تماماً نمی‌بینید. بله، کسی وارد کلاس می‌شود و می‌خواهد به حمل اولی جمع بکند. اینجا است که

هنگامه می‌شود.

> 12:35

اگر نظر شریفتان باشد، در مباحثه کفایه پیرامون «الجمع مهما امکن اولی من الطرح» بحث شد. در اصول متأخر می‌گویند «الجمع اولی»، به‌معنای «یجب» است. می‌گویند «اذا امکان الجمع العرفی یجب»، دیگر اولویت معنا ندارد. یعنی «الجمع العرفی مهما تحقق یجب». من مفصل بحث کردم که اصلاً به این صورت نیست. این مبنایی است که در اصول متأخر آمده و لازمه آن هم به این صورت شده است. و الا قاعده «الجمع مهما امکن اولی من الطرح»، دقیقاً به‌معنای همان کلمه «اولی» است چندین جلسه بحث کردیم. بحمد الله زحمت کشیده‌اند و پیاده شده. من اولویت را به همان معنای خودش گرفته‌ام.

شاگرد: مقصود شما از غرابت در طریق این بود که معمول روایاتی که جناب عبد العظیم شنیده از چند طریق است، اما در این روایت تنها از یک طریق نقل می‌کند؟

استاد: یعنی صدوق تنها از یک طریق به عبد العظیم نقل می‌کند. شاهد آن هم فضائل الاشهر است. گفتند «لم اسمعه الا من هذا»؛ فقط از این شیخ شنیده‌ام.

شاگرد: روایاتی که ذیلش این کلمه را نمی‌آورد، یعنی از طرق مختلف شنیده است؟

استاد: بله، یعنی این را در فضای حدیثی خودشان زیاد شنیده بوده اما فعلاً در این کتاب این سند را می‌دهد.

جالب است؛ حدیثی که برای جاثلیق است؛ الآن به‌صورت احتمال مطرح می‌کنم. ولی چون پرفایده است، عرض می‌کنم. شما مراجعه کنید و ببینید که در حافظه من درست هست یا نه. حدیثی هست به نام «ثانی ما صنف فی الاسلام». این اسم را مرحوم محدث نوری در نفس الرحمان فی فضائل سلمان آورده است. ایشان تعبیری می‌کنند «ثانی ما صنف فی الاسلام». من این تعبیری را در جای دیگر ندیده‌ام. مرحوم محدث نوری در نفس الرحمان به این صورت تعبیری کرده‌اند. متأسفانه این حدیث الآن در دست ما مرسل است. مرسل آن هم در کتاب ارشاد القلوب است. مرحوم دیلمی سند را برداشته، در جلد دوم ارشاد القلوب در چندین صفحه این حدیث را آورده است. من مکرر در مباحثه گفته‌ام.

---

[1] وسائل الشيعة - ط الإسلامية ج۷ ص۱۸

[2] فضائل الأشهر الثلاثة ص ۶۳

[3] من لا يحضره الفقيه، ج۲، ص: ۱۲۸.

روایت جاثلیق

مرحوم آشیخ آقابزرگ تهرانی می‌گوید که جاثلیق، همان کاتولیک است. پاپ و رئیس اصلی. بعد از غزوه تبوک ظاهراً برنامه‌ریزی کردند که جاثلیق با صد کشیش دیگر از روم به مدینه آمدند. وقتی وارد شدند پیامبر خدا از دنیا رفته بود. با مسجد مدینه و خلیفه اول مواجه شدند. گفتند ما آمده‌ایم تحقیق کنیم. پیامبر شما که نیست، پس چه کنیم؟ گفتند خلیفه ایشان در مسجد است. به مسجد آمدند و شروع به سؤال کردند. راوی این ثانی ما صنف فی الاسلام حضرت سلمان هستند. این را زیاد گفته‌ام، لذا همین‌جا قطع می‌کنم. سلمان می‌گوید سؤالاتی که جاثلیق از خلیفه می‌پرسید و از جواب‌هایی که خلیفه می‌داد، خنده می‌کرد. به صد کشیش دیگری که همراه او بودند رو می‌کرد و می‌گفت پیامبر اینها هم به همین صورت جواب داده است؟! یعنی حالت تمسخر داشت. اینجا بود که حضرت سلمان خیلی ناراحت شدند. شاید می‌گویند مفاصل بدنم از شدت ناراحتی می‌لرزید. با حال خاص و داوان داوان به درب منزل امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمدند و حضرت فرمودند سلمان چه شده؟! عرض کردم «ادرک دین محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله»[1].

این روایت تنها در ارشاد القلوب هست. مرحوم مجلسی هم درمطاعن بحارالانوار همه آن را آورده است. بعد حضرت فرمودند برو من می‌آیم. به مسجد آمدند. وقتی سؤال می‌کرد و حضرت جواب می‌دادند، به صد نفر رو کرد و شاید هم قسم خورد و گفت اگر حضرت مسیح در اینجا بود و من از او سؤال می‌کردم، همین جواب را می‌داد. این روایت مفصل است.

چیزی که مقصود من است، این است: مرحوم صدوق فرموده‌اند، من تمام روایت جاثلیق را بتمامه در کتاب الدین‌وه آورده‌ام. کجا این حرف را می‌زنند؟ در کتاب توحید. در توحید صدوق می‌گوید که این حدیث را بتمامه در کتاب الدین‌وه آورده‌ام. ولی در کتاب توحید صدوق، چون مناسبت‌های مختلفی بوده تقطیع کرده‌ام.

حال شما بروید و ببینید، این محتوایی که ایشان تقطیع کرده‌اند، از گوشه‌های همین حدیث آورده‌اند اما سنده‌ای آنها فرق می‌کند. یعنی مرحوم صدوق، طرقی که به این حدیث داشتند مختلف بود. این جور در حافظه من است که پنج-شش تکه از این حدیث را در توحید صدوق می‌آورند که طرق آنها مختلف است. این کار محدث بوده. یعنی یک حدیث در فضای ذهنی او به این صورت بوده که می‌گفت از او شنیدم، از دیگری شنیدم و ... . اما گاهی هم در فضای تخصص خودش می‌گفت «غریب». یعنی تنها از این شنیده‌ام. او که می‌گفت «غریب» اصلاً به محتوا کاری نداشت. او در فضای سند خودش و فن محدثی خودش بود.

---

[1] إرشاد القلوب ج۲ ص۱۵۶؛ فأدرك يا أمير المؤمنين دين محمد صلّى الله عليه وآله

روایت محمد بن مسلم و تعبیر «زاد حمام فیه»

در روایت دوم، تا بحث «تظنی» خواندیم. این جور عرض کردم که این روایت دوم که در وسائل آمده، بخش پایانی آن در اینجا افتاده است. فرمودند الحدیث. اما در صفحه 209 چاپ اسلامیه، حدیث یازدهم، کاملاً آمده است. این حدیث شریف در کافی آمده، در فقیه آمده، در تهذیب آمده، در مقنع آمده، در امالی صدوق هم آمده و در مقنعه مفید هم آمده است. همه اینها کتبی است که این روایت را نقل کرده‌اند. برخی از بخش‌های آن در برخی ازکتابها نیست.

چیزی که جالب است، این است که وقتی مرحوم صدوق این حدیث را در امالی می‌آورند، دنبالهاش اضافه‌ای دارند. می‌گویند: «من صام قبل الرؤیة فهو مخالف لدین الامامیة». یعنی همان صدوقی که در اخبار عدد دارند «یتقی کما تتقی الغامة»، در امالی می‌گویند کسی که قبل از رؤیت روزه بگیرد، مخالف لدین الامامیة. این خیلی معروف نیست. از ایشان گفته‌اند که در یک باب هر دو را آورده‌اند. اما اینکه خودشان در امالی می‌گویند: «من صام قبل الرؤیة فهو مخالف لدین الامامیة» از ایشان معروف نیست. در ذهن شریفتان باشد.

> 21:05

در وسائل که این روایت را می‌آورند، منظور از فقیه است. در امالی و مقنعه هم هست. سند روایت مفید فرق دارد که جلسه قبل صحبت کردیم. عبارت کافی را هم خواندم که در بخشی از آن همراه با فقیه بودند. بخش پایانی‌ای که در تهذیب هست و در اینجا نبود، باب یازدهم، روایت یازدهم آمده است. حال نگاه کنید. در فقه الحدیث این روایت دوم سؤال مهمی هست.

> **عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام قال: إذا رأيتم الهلال فصوموا، وإذا رأيتموه فأفطروا، وليس بالرأي ولا بالتظني ولكن بالرؤية (قال) والرؤية ليس أن يقوم عشرة فينظروا فيقول واحد وهو ذا وهو وينظر تسعة فلا يرونه إذا رآه واحد رآه عشرة آلاف، وإذا كانت علة فأتم شعبان ثلاثين، وزاد حمام فيه: وليس أن يقول رجل: وهو ذا وهو لا أعلم إلا قال: ولا خمسون. ورواه الكليني عن عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن علي ابن الحكم، عن أبي أيوب مثله إلى قوله: إذا رآه واحد رآه الف ولم يزد على ذلك. ورواه الصدوق باسناده عن محمد بن مسلم مثله[1]**

«... والرؤية ليس أن يقوم»؛ این بخش هم کافی و هم در فقیه هست. «والرؤية ليس أن يقوم عشرة فينظروا فيقول واحد وه اذا وه»؛ در تهذیب یک «وه» اضافی دارد اما در کافی ندارد. « وينظر تسعة فلا يرونه»؛ نه نفر دیگر میگویند ما که نمیبینیم. «إذا رآه واحد رآه عشرة آلاف»؛ در وسائل اسلامیه «عشرة آلاف» دارد. اما در تهذیب دارد «اذا رآه واحد رآه عشرة و الف»، نه عشره آلاف. تا اینجا مشترک بین کافی و فقیه بود. از اینجا اختصاصی تهذیب است: «وإذا كانت علة فأتم شعبان ثلاثين»؛ همین بخش پایانی در فقه الحدیث خیلی دخالت دارد. «وزاد حماد فيه»؛ اگر یادتان باشد ایوب هم در استبصار بود. در تهذیب و کافی ابو ایوب بود.

«وليس أن يقول رجل: وه اذ وه لا أعلم إلا قال: ولا خمسون»؛ این «لاخمسون» به کجا میخورد؟ «فينظروا فيقول واحد وه اذ وه وينظر تسعة فلا يرونه، و لاخمسون»؛ یعنی نه نفر که هیچ، اگر پنجاه نفر هم نگاه کنند، باز نمیبینند.

شاگرد: به این صورت نمیشود؟ «و لیس ان یقول رجل وه اذ و لاخمسون».

استاد: دراینصورت باید این قسمت هم به آن اضافه شود: فينظروا فيقول واحد وه اذ وه و لاخمسون فیقوم تسعة و اربعون... .

شاگرد: یعنی در روایت میگویند که جماعت زیادی میخواهند رؤیت کنند، که از جمعیت مثلاً پنجاه نفر از آنها میبینند.

استاد: این چیزی که من عرض کردم با بیان شما کاملاً متفاوت است. «ولاخمسون» یعنی «لایرون خمسون». این را من عرض کردم. چیزی که شما میگویید یعنی «خمسون یرون» ولو غیر خمسون لایرون.

شاگرد: مآل هر دو یکی است.

استاد: دو حدیث دیگر هم برای «خمسون» داریم.

شاگرد: شما «خمسون» را به کجا زدید؟

استاد: به «ینظر تسعة فلا یرونه و لاخمسون» زدم. یعنی در عشره، نه نفر نمیبینند هیچ، اگر پنجاه نفر هم بشوند نمیبینند. من به این صورت معنا کردم. شما میفرمایید: «یقول رجل وا خمسون». درحالیکه «یقول واحد» مثبت است و با «لا» منافات ندارد.

شاگرد: «لیس ان یقول الرجل و لا خمسون».

استاد: دراینصورت باید مأه باشد. فیقوم عشره، فیقول واحد و لاخمسون و لاینظر تسعة. این معنا نمیدهد. من آن را بعد از «فلایرون» اضافه کردم. من اول فرمایش شما را میگویم ببینیم درست است؟ البته مفاد را میگویم. رؤیت این نیست که ده نفر بایستند و نگاه کنند، اما یک نفر از آن ده نفر ببیند و نه پنجاه نفر. خب پنجاه نفر از آن ده نفر معنا دارد؟

شاگرد: شما بیان خودتان را بفرمایید.

استاد: من حرف حماد را با معنا سر رساندم. اما چیزی که شما فرمودید به این صورت شد: این جور نیست که ده نفر بایستند و نگاه کنند، یکی و حتی پنجاه نفر میگویند که ندیدم اما نه نفر میگویند ندیدم.

ببینید موید فرمایش شما یک حدیث هست و یک حدیث هم مخالف آن هست که بعداً باید برسیم. حدیث چهارم همین باب مخالف آن است.

> **عن أبي عبد الله عليه السلام قال: الصوم للرؤية والفطر للرؤية وليس الرؤية أن يراه واحد والا اثنان والا خمسون.[2]**

روایت دیگری هم داریم که می‌فرماید:

> **والا يجزي في رؤية الهلال إذا لم يكن في السماء علة أقل من شهادة خمسين[3]**

31:56

یعنی «اجزی خمسین». بعداً باید با «و لا خمسون» جمع کنیم. «لا اجزی اقل من خمسین». پس معلوم می‌شود که «و لا خمسون» اینجا هست. اما طوری که بگویی «لا خمسین» یعنی پنجاه نفر نمی‌بینند، همانی است که من عرض می‌کنم. اما آن چه که شما می‌گویی این است که پنجاه نفر می‌بینند، ولی بیشترشان نمی‌بینند. منظور شما این است.

شاگرد: نسبی که حساب می‌کنید نسبت به یک شهر پنجاه نفر کم هستند.

استاد: با الف کم است.

شاگرد: ترجمه حضرت عالی را می‌خواهم ببینم.

استاد: آن چه که من عرض کردم این بود: برای اینکه با تسعه و عشره جور در بیاید و روی این فرض که حماد بین حدیث اضافه کرده، «زاد فیه». او به این صورت گفت: «والرؤية ليس أن يقوم عشرة فينظروا فيقول واحد هو ذا هو وينظر تسعة و لا خمسون فلا يرونه».

وقتی می‌خواهیم بگوییم نه نفر نمی‌بینند، می‌گوییم این نه نفر از این ده تا که نمی‌بینند. شاید بگویی که این نه تا مشکل دارند. «ولاخمسون» یعنی حتی اگر بیرون از این ده نفر برویم، آن‌ها هم نمی‌بینند.

شاگرد: «ولیس ان یقوم» را حماد اضافه نکرده؟

استاد: آنکه بود، چرا اضافه کند؟

شاگرد: «لیس ان یقوم» است، «لیس ان یقول» که نیست.

استاد: «لیس ان یقوم فینظروا فیقول واحد». لیس ان یقول رجل، یعنی لیس ان یقول واحد.

شاگرد: معنایش هست ولی ظاهر عبارت این است. «زاد حماد فیه» یعنی این عبارت را اضافه کرده.

استاد: آن چه که من خواندم و فهمیدم این است که در موضع «یقوم رجل واحد» که هر دو شریک بودند، «ال اعلم الاّ...». زیادیای که من عرض میکنم تنها در «ال اعلم الاّ» است. یعنی زیادی محتمل. آن وقت اگر خود حماد زیادکننده عبارت «ال اعلم» باشد، «الاّ قال» آن به محمد بن مسلم میخورد. نگاه کنید. «زاد حماد» در آن موضع، این را. چه گفت؟ حماد گفت «ال اعلم الاّ قال محمد بن مسلم و لاخمسون» در روایتش. اینها محتملاتی است که در اینجا مطرح است.

شاگرد: یک و پنجاه را در کنار هم آورده است، نه و پنجاه را نیاورده است. لذا زیادت، مقوی احتمال ایشان باشد؛ یعنی وقتی یک نه، پنجاه نفر هم نه.

شاگرد۲: علامه مجلسی هم ذیل این روایت میفرمایند:

> **قوله عليه السلام: و لا خمسون هذا إذا اجتمع جماعة و رآه بعضهم و لم ير الأكثر، فإن هذا قرينة على أنه اشتبه عليهم، فتدبر[4]**

استاد: علی ای حال اینکه حماد این را در کجا اضافه کرده؛ اول خمسون ببینند و فایده ندارد، ای اینکه عدهای ندیدهاند و خمسون به آنها ملحق بشوند، مثل تسعه نمیبینند. یعنی خمسون در کنار تسعه قرار گرفته و ازدیاد تسعهای است که نمیبینند؟ ای نه، خمسون بینندگانی مثل واحدی است که دید ولی بیشتر از آن پنجاه نفر نمیبینند؟ از حیث مطلب هر دوی آنها مشکلی ندارد. روایت هم دارد. اما اینکه کدام است، این مقدار عرض کردم.

شاگرد:«فینظر واحد فیقول هو ذا، و لاخمسون، اذا رآه واحد رآه عشرة». یعنی اول نفی خمسون میکنند؟

استاد: اذا رآه واحد رآه الف. در کافی که به این صورت بود. «اذا رآه واحد، عشرة و الف». اینکه شاهد عرض من میشود. یعنی ده تا و هزار تا میخواهند بگویند که مدام برو بالا. آن جا هم میگویند نه نفر نمیبینند، پنجاه نفر هم بیایند نمیبینند. نه اینکه بخواهند بگویند پنجاه نفر ندیدند. فضای این روایت، فضایی است که میخواهد رؤیت شاذ را بگوید. رؤیت شاذ، به تناسب حکم و موضوع، به رؤیت یک نفر و دو نفر میگویند. نه اینکه در رؤیت شاذ حضرت پنجاه نفر را مطرح کنند. ولو به تعبیر مرحوم علامه مجلسی «ولاخمسون» مقایسه این است که اکثر نمیبینند و اقل میبینند. سؤالات خوبی در اینجا مطرح است. فعلاً مضمون حدیث با ذیلی که خواندیم این بود.

---

[1] وسائل الشيعة - ط الإسلامية ج۷ ص۲۰۹

[2] همان ۱۸۳

[3] همان ۲۰۹

[4] ملاذ الأخيار في فهم تهذيب الأخبار ج۶ص۴۵۱

تفاوت دو روایت «اذا رایت الهلال فصم» و «اذا رایتم الهلال فصوموا»

حال به حدیث اول و دومی که در باب سوم مشغول بودیم، برگردیم. من این حدیث اول و دوم را یک بار میخوانم، شما از نظر بحث کلاس فقه که میخواهید از آن یک حکم شرعی استفاده کنید، ببینید در لحن امام علیه‌السلام تفاوتی میبینید یا نه؟

> **عن زید الشحام جمیعا عن أبي عبد الله علیه السلام أنه سئل عن الأهلة، فقال: هي أهلة الشهور، فإذا رأیت الهلال فصم، وإذا رأیته فأفطر**[1]

روایت دوم هم این بود:

> **إذا رأیتم الهلال فصوموا، وإذا رأیتموه فأفطروا، ولیس بالرأي ولا بالتظني ولكن بالرؤیة (قال) والرؤیة لیس أن یقوم عشرة فینظروا فیقول واحد وه ذا وه وینظر تسعة فلا یرونه إذا رآه واحد رآه الف**

این مضمون حدیث دوم بود. از حیث استفاده حکم فقهی که مانند عروه بخواهیم شماره بزنیم و فروعات را استخراج کنیم، فرق لسان این دو روایت در چیست؟

شاگرد: در روایت دوم، شخص خود آدم نیست. برای جمعی است.

استاد: ببینید در روایت دوم، یک سؤال مهمی مطرح است. من میخواهم عبارت را بخوانم سؤال هم مهم است. باید ببینیم روایت دوم که نفی است؛ «لیس الرؤیة ان یقوم عشرة..»؛ به تعبیر ایشان هم پنجاه نفر هم دارند میبینند. ولی بیشتر که نمیبینند. سؤال بسیار مهم این است: در این جمعیتی که خود روایت دارد فرض میگیرد برخی ندیدند ولی بیشتر ندیدند، سؤال این است: کسی که با چشم خودش دید و عالم است، وظیفه‌اش چیست؟ این حدیث چه میگوید؟ وظیفه خود رائی در ده نفر چیست؟ آنها نمیبینند خب او که میبیند. چه کار کند؟ این حدیث چه میگوید؟

شاگرد: بعد از اینکه همه تخطئه کردند او شک می‌کند.

استاد: او شک نکرده، فرض این است.

شاگرد: روایت ساکت است.

استاد: روایت اول این است که می‌گوید «اذا رایت الهلال فصم»، تعبیر روایت اول این شخص را می‌گیری یا نه؟ می‌گوید من که دیدم، الآن که شک ندارم، چه شکی بکنم؟ با اینکه خودم متخصص بودم، سال‌ها است که رؤیت هلال می‌کنم. من آن را دیدم. این را فرض بگیری. روایت اول شامل او می‌شود، ولی روایت دوم چطور؟ در روایت دوم می‌گوید «اذا رایتم فصم». او که تنها است چه کار کند؟ یعنی روایت دوم به او چه می‌گوید؟ می‌گوید «اذا رایتم»؛ یعنی تو دیده‌ای، خب دیده باش. اگر همه دیدند همه بگیرند. تو که تنها دیده‌ای، بگیر یا نگیر؟ من می‌خواهم از مدلول حدیث بگویم. به حکم شرعی کاری ندارم. حکم شرعی را الآن می‌خوانم. اجماع هست که باید بگیرد. من می‌گویم حدیث چه می‌گوید؟

شاگرد: احتمالاً این روایت، به قرینه ذیلش از روایات شهادت است. اصلاً درصدد بیان اینکه یک نفر خودش می‌بیند و حکم نفسی چیست، نیست.

استاد: اگر کسی خودش دید باید چه کار کند؟

شاگرد: اصلاً این روایت درصدد بیان آن نیست.

استاد: حال من این عبارت را از جواهر بخوانم. از جاهای خوب جواهر است.

> **القول في شهر رمضان القول في شهر رمضان والكلام في علامته وشروطه وأحكامه ، أما الأول في علامته أما الأول فـ لا إشكال ولا خلاف بيننا في أنه يعلم الشهر برؤية الهلال وحينئذ فمن رآه وجب عليه الصوم ولو انفرد، وكذا لو شهد فرد شهادته ، وكذا يفطر لو انفرد برؤيته هلال شوال كل ذلك لصدق الرؤية المأمور بالصوم والإفطار لها ، وصدق شهادة الشهر ، وللسنة المستفيضة أو المتواترة ، والإجماع بقسميه ، خلافا لما عن بعض العامة من عدم صوم المنفرد وفطره إلا في جماعة الناس ، وهو محجوج بالكتاب والسنة والإجماع [2]**

یعنی ولو یک نفر هم باشد، روزه بر او واجب است. مرحوم سید در عروه هم آورده‌اند. اول چیزی که برای ثبوت شهر گفته‌اند، این است که «**ان یری نفسه**»؛ خودش ببیند و تمام. آقای حکیم می‌فرمایند روایات متواتره هست، در اینکه وقتی کسی خودش هلال را دید، شهر برای او ثابت است.

> 43:48

خب حال جلوتر می‌روند؛ یک نفری که هلال را دیده نزد حاکم شهادت می‌دهد، ردّت شهادته. به او می‌گویند که شهادت تو قبول نیست. فردا ماه مبارک یا عید فطر نیست. او چه کند؟ می‌فرمایند: «**وكذا لو شهد فردّت شهادته**»؛ شهادت رد می‌شود، خب بشود، ولی نسبت به خودش باید به

وظیفه‌اش عمل کند.

«وكذا يفطر لو انفرد برؤيته هلال شوال كل ذلك لصدق الرؤية المأمور بالصوم والإفطار لها»؛ پس صدق رؤیت که می‌کند. حال سراغ ادله اربعه می‌روند. **«وصدق شهادة الشهر»**؛ یعنی باالکتاب؛ «فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ»[3]؛ او دارد خودش می‌بیند. وقتی می‌بیند، شهد الشهر. یعنی آیه شریفه بر او صادق است. **«ولالسنة المستفيضة أو المتواترة»**؛ در اینکه وقتی دید کافی است. **«والإجماع بقسميه»؛** یعنی نقل و تحصیلی. **«خلافا لما عن بعض العامة من عدم صوم المنفرد وفطره إلا في جماعة الناس»**؛ کسی حق ندارد که جدا روزه بگیرد. اگر خودت دیدی، دیده باش. تو باید همراه جماعت مسلمین باشی. چه کاره هستی که بگویی من دیده‌ام و امروز ماه مبارک است؟! حق نداری. خب در خانه روزه بگیری ای نگیری؟ این هم سؤال مهم است. این جماعتی که گفته‌اند، چه گفته‌اند؟ می‌گویند که در خانه خودش هم نگیرد. ظاهراً حرفش این است.

شبیه آن را در شهادت داریم. فرع خیلی مهمی بود. تنها شهید ثانی فرموده بودند. کسی شاهد طلاق می‌شود و خودش می‌داند که عادل نیست. ولی خب در رودربایستی گیر می‌افتد و شاهد طلاق می‌شود. بقیه هم همه او را عادل می‌دانند و او هم شاهد طلاق می‌شود و اجرا می‌شود. خود این شاهد بعدا می‌تواند این مطلقه را زن کند ای نه؟ بین فقها تنها شهید ثانی فرمودند که می‌تواند. چون می‌گویند شهادت عند الحاضرین شرط است. شهادت واقعی عند الله که شرط نیست. شهید ثانی به این صورت فرمودند. سه-چهار سال پیشتر مفصل بحث کردیم.

در اینجا هم مطلب همینطور است. می‌گویند وقتی شارع می‌گوید که شهادت تو در شد، ماه مبارک عند الشارع ثابت نیست. وقتی ثابت نیست تو چه می‌خواهی بگویی؟! «خلافا لبعض العامة» ظاهراً به این صورت است. می‌گویند ولو خودش دیده ولی در خانه خودش هم نمی‌گیرد. خب این حرف درست است ای نه؟ می‌فرمایند: **«وهو محجوج»؛** این حرف مردود است. **«بالكتاب والسنة والإجماع».**

بنابراین این بیان به این صورت شد: از ناحیه کسی که خودش دید، اجماع هست. الآن روایت دوم در مانحن فیه؛ فعلاً می‌خواهیم از ناحیه ظاهر جلو برویم؛ فعلاً کاری با ادله بیرونی نداریم؛ اجماع و ... را فهمیدیم؛ از نظر ظاهر، این روایت چه می‌فرماید؟ «اذا رایتم الهلال فصوموا». بعد هم کامل توضیح می‌دهند که مقصود ما از رؤیت، رؤیت یک نفر، دو نفر نیست. حتی رؤیت پنجاه نفر هم نیست. بلکه باید «رآه الف»؛ همه باید ببینند.

---

[1] وسائل الشيعة - ط الإسلامية ج۷ ص۱۸۲

[2] جواهر الكلام ج۱۶ ص۳۵۲

[3] البقره ۱۸۵

«اذا رآه واحد رآه الف» دلیلی بر مسأله شایع

جالب این است که این «رآه الف» را در روایت شایع نیاوردهاند. به گمانم یکی از بهترین ادله در شایع، همین روایت است. در مستمسک میگویند اصحاب شایع را گفتهاند، اما دلیل ندارد. بله اگر دنبال لفظ شایع هستید، این کلمه در روایات نیست. ولی همین «رآه الف» برای آن خیلی خوب است. شایع برای این است که منبع آن را نمیدانیم. باید امر دیگری را به آن ضمیمه کنیم. علی ای حال در این روایت که میگوید وقتی همه دیدند «فصوموا»، خب خود کسی که دیده باید چه کار کند؟ ظاهر این روایت چه میگوید؟ برای او وجوب را میآورد یا نمیآورد؟ ساکت است یا نه؟ میگوید خودت نگیر؟ یا میگوید خودت بگیر؟ یا ساکت است؟

احتمال همسان‌سازی یقین یک نفر با هزار نفر در روایت محمد بن مسلم

شاگرد: این روایت با امکانش را نمی‌گوید؟ به فعلیتش کار ندارد، حالا همه بگویند یا نگویند. ولی طریق شما باید به این صورت باشد. طریق را معرفی می‌کند که ظنی و رأی نباشد. ولو بالفعل برای همه حاصل نشود. ولی تو می‌دانی این طریق، طریقی است که حاصل‌کننده است.

استاد: شاهد این بیان شما روایت باب چهارم است.

> **باب ان من انفرد برؤية الهلال في أول شهر رمضان وجب عليه الصوم إذا لم يشك وإن كان في آخره وجب عليه الافطار**[1]

شما در توضیح «لم یشک» به این صورت می‌فرمایید. ولو یک نفر دیده اما حال این یک نفر، طوری یقینی است که می‌گوید آن هزار هم اگر شرائط من را پیدا کنند، می‌بینند. یعنی باز خود من مصداق فرض امام هستم؛ لو رآه واحد لرآه الف. می‌گوید اینکه من می‌بینم، اگر همه هزار نفر هم در شرائط من باشند، می‌بینند. این جور نیست که من دچار توهم شده باشم. الآن شرائط آن‌ها خلل دارد. خلل در آن‌ها است. «لرآه الف»ای که مثل من این شرائط را دارند.

شاگرد: یعنی اگر او حدّت چشم دارد، آن‌ها هم حدت چشم داشته باشند؟

---

[1] وسائل الشيعة - ط الإسلامية ج۷ ص۱۸۸

احتمال مدیریت امتثال در روایت محمد بن مسلم

استاد: شرائطی باشند که ببینند. من میخواستم فرمایش ایشان را توضیح بدهم تا یک کلمه عرض کنم. این در موردی است که بگوییم لبهی بیان حضرت در «رآه واحد لرآه الف» این باشد که بهخوبی میخ یقین را بکوبیم. یعنی باید یقین باشد. کسی دچار توهم نشود. ما در اینجا بهدنبال یقین هستیم. اگر به این صورت باشد، فرمایش شما برای آن واحد هم میشود. اما اگر آن شبیه مثالی باشد که زدم، یعنی امام علیهالسلام میفرمایند اگر شارع بهدنبال واقعیت است، خب احتیاط را که فرموده. بلکه در اینجا بهدنبال تعظیم شعائر صوم و میقات هستیم، دنبال نظم مجتمع مسلمین هستیم. یکی امروز نگوید پنجم است و یکی بگوید ششم است. یعنی نگاه روایت به مسأله تثبیت یقین نیست که بگوییم حتما ًباید یقینی باشد که هزار نفر ببینند. نه، ما میخواهیم طوری باشد که هزار نفر ببینند؛ یعنی نظم جامعه، مختل نشود. اختلال نظام پدید نیاید. میقاتیت هلال، تعظیم شعائر صوم، سهولت امر بر همه که با شک روزه نگیرند، همه اینها دخالت میکنند تا بگوییم با این شرائط روزه بگیرید. اگر این باشد باز فرمایش شما نمیآید.

> 51:59

شاگرد: عرض من در یقین نبود. این بود که طریق حسی باشد.

استاد: خب یک نفر هم که طریق حسی است.

شاگرد: یعنی براساس رأی و ظنی نباشد، طوری باشد که همه ببینند.

استاد: خب یک نفر هم دیده. ظنی نکرده. درست است که حضرت فرمودند «لیس بالرای و ال بالتظنی»، ولی به یک نفر نگفتند که او ظنی کرده. نسبت به رؤیت او برای ما ظنی میشود. چون برای ما ثابت نشده است. یک نفر است.

شاگرد: شاید در این فضا باشد که چند نفر بیرون شهر به استهلال رفتهاند و یک نفر در شهر میبیند... .

استاد: جلوتر راجع به این سه عنصر مفصل صحبت کردم. در اینکه میتوانیم برای بسیاری از روایات این محمل را قرار بدهیم.

شاگرد: در استظهار از روایت که «رایتم» یا «رایت» نقل شده، باید بگوییم اصل با نقل به لفظ است؟

استاد: اگر ظاهر لفظ را نگاه کنید، همین حرفها است. ولی بعداً عرض میکنم که به گمان من «رایت» و «رایتم»، هر دو در مقصود اصلی، شریک هستند. اینطور نیست که بگوییم «رایت» یعنی تو، و وقتی میگویند «رایتم» یعنی همه. نه، مقصود اصلی این است که باید در امر صوم، استصحاب قبلی قطع شود و روی ضابطه خودش در بلاد مسلمین منظم محقق شود. بنابراین مقصود از القاء کلام در «رایت» و «رایتم» یک چیز است.

شاگرد: اگر نقل به معنا را جایز میدانستند، در این روایت باید چه کار کنیم؟

استاد: اتفاقا در روایت دوم اینکه خودش میگوید «رایتم»،«فصوموا»، «و لیس الرؤیة»، شاهد این است که در اینجا نقل به معنا نکرده است. مثلاً حضرت فرموده باشند «اذا رایت الهلال». اصلاً از ریخت عبارت معلوم میشود که حضرت فرمودهاند «رایتم». چون بعد از آن این تفصیلات را میدهند.

شاگرد: اگر «رایت» را به «رایتم» تبدیل کرده، «صم» را هم تبدیل به «صوموا» کرده است. نقل بهمعنا جایز است.

استاد: نه، با ذیلش مناسبت ندارد. شما میفرمایید امام فرمودند «اذا رایت الهلال فصم و اذا رایته فافطر و لیس الرؤیة ان یقوم عشرة». میبینید که با «لیس ان یقوم» مناسبت ندارد. چرا؟ چون حضرت که «رایتم» را فرمودند میخواهند رؤیت جمعی را بگویند. کسی که میخواهد با آن توضیحات، بعداً رؤیت جمعی را بیاورد، ابتدا به ساکن نمیگوید «رایت». در آن جا ذهن سراغ انفراد میرود.

والحمد لله رب العالمین